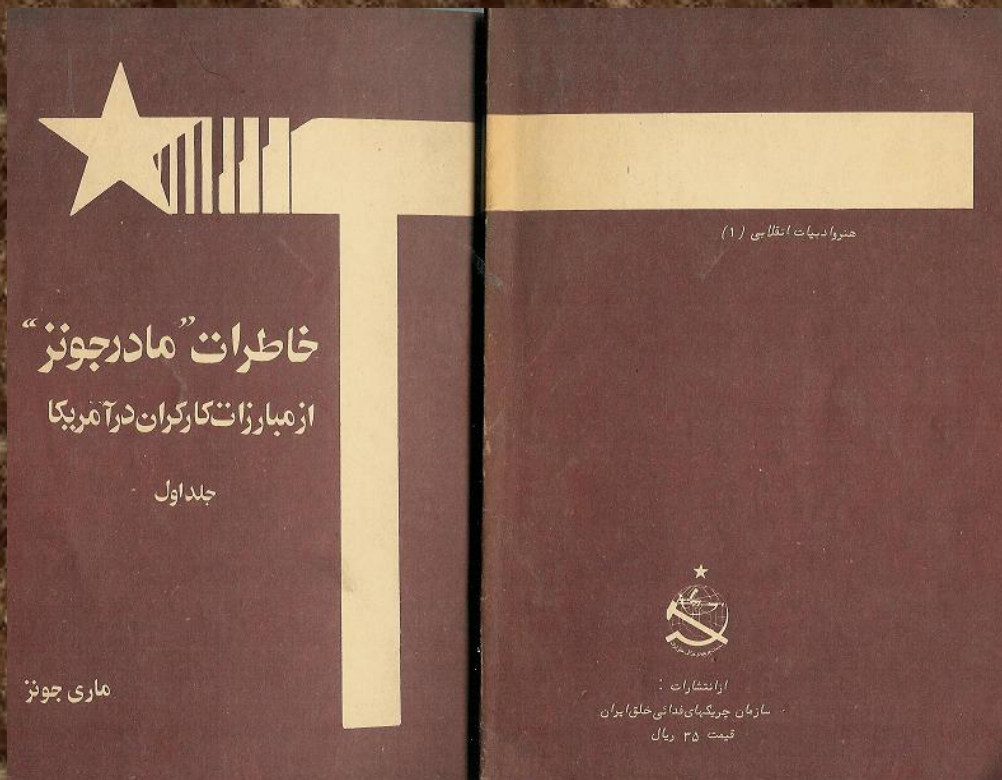




۱۵۴

اگر نگوییم هرگز، بندرت «پیش درآمدی» در این سلسله مطالب آورده ام. اینبار ناگزیر از اینم - که برگرداننده کتاب، من بودم. بارها گفته ام که هرگز «عضو» رسمی و غیررسمی تشکیلاتی نبودم و این کتاب را از طریق واسطه ای در اختیار «فدائیان» قرار دادم. این را گفتم تا نام تشکیلاتشان را به نام خود آورده نسازم! م. ایل بیگی

« تراژدی هایمارکت » [مبداء « روز کارگر »] (به نقل از کتاب: «خاطرات مادرچونز» از مبارزات کارگران در آمریکا/جلداول)



فهرست

صفحه	موضوع
۷-۱۱	(۱) : سالیهای نخست .
۱۲-۱۸	(۲) : تراژدی " هایمارکت " .
۱۹-۲۱	(۳) : اعتصاب در " ویرجینیا " .
۲۲-۳۱	(۴) : پیروزی در " آرنوت " (پنسیلوانیا) .
۳۲-۳۹	(۵) : جدال در " ویرجینیا " ی غربی .
۴۱-۴۷	(۶) : قاضی شریف .
۴۹-۵۵	(۷) : رئیس جمهور، دست به دامان جان میچل می شود .

خاطرات "مادرچونز": از مبارزات کارگران در آمریکا . (۱)
 ماری چونز .
 چاپ اول : اردیبهشت ۱۳۵۹ .
 انتشارات : سازمان چریکهای فدائی خلق ایران .



II تراژدی "هایمارکت"

از ۱۸۸۰ به بعد، کاملاً "جذب جنبش کارگری شدم. طبقه کارگر، در تمام مراکز بزرگ صنعتی، در شورش کامل بسر میبرد. توده های عظیمی از مهاجرین از راه می رسیدند و در آلونک ها، بروی هم تلمبار می شدند فرارسیدن این توده های عظیم دستمزدها را کاهش می داد و سطح زندگی کارگران امریکایی را، که به دشواری به آن دست یافته بودند، تهدید به سقوط می کرد. همه جا، رکود اقتصادی و بیکاری بیداد می کرد. در شهرها، فحطی، فقر، و ناامیدی حکمفرما بود.

مبلغین خارجی که در کشورهای خود - در اروپا - از رژیم های مستبد، رنج دیده بودند، اینجا، آئین های رستگاری اقتصادی را تبلیغ می کردند. در حالیکه کارگران زنان و کاهش ساعت کار روزانه، خواسته های دیگری نداشتند. این مبلغین، جاده مدینه فاضله را به آنان نشان می دادند و پلیس با طوم را، در شیکاگو، اعتصاب های یکی پس از دیگری راه می افتاد و همراه آن سرکوب و بزن و بگیرها آغاز می شد. سالهای بعد از ۱۸۸۶، دوره اعتصابهای بزرگ ملوانان دریاچه، باراندازها و کارکنان راه آهن بود. این اعتصابها، بوسیله پلیس و مزدوران کارفرما، با خشونت سرکوب شدند. به خواسته کارگران کمترین توجهی نمی شد. "جان بونفیلد"، با زرس پلیس رفتاری شدیداً "بی رحمانه داشت. او جلسات مسالمت آمیز کارگران را - که در آنها درباره دستمزدها و ساعت کار گفتگویی شد - ممنوع اعلام کرد. کارفرمایان، برخوردی تحریک آمیز داشتند و نفرت



۱۴ تراژدی "هایمارکت"

ونگرانی خود را مخفی نمی کردند. نشریه "شیکاگو تریبون" ارگان کارفرمایان، ردیلا نه به مالکان زمین های مزروعی "ایلونوا" پیشنهاد می کرد که با افراد سرگردانی که از مراکز بزرگ صنعتی به روستاها روی می آورند، مثل حیوانات خطرناک رفتار نکنند، و در غذایشان ماده سمی "استریگنین" بپرزند. کارگران مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه را آغاز کردند. سندیکاها و "شوالیه های کار" از آنان حمایت می کردند. ولی به دلیل اینکه بسیاری از رهبران جنبش، خارجی بودند، خود جنبش نیز "خارجی" و ضد امریکایی تلقی می شد. در این زمان گروه کوچک آنا رشیستی شیکاگو نیز به جنبش هشت ساعت کار روزانه پیوست. و از این زمان، مردم شیکاگو بر هر صحبت اقتصادی که می شد بر جنبش آنا رشیستی می زدند. کارفرمایان این واژه "آنا رشی" را علم کردند تا جنبش را خفه کنند. هر کس که طرفدار هشت ساعت کار روزانه بود، دشمن وطن، خائن و آنا رشیست نامیده می شد. حتی آنها میگفتند که پایداری های دولت توسط این "موشهای آنا رشیست" در حال جویده شدن است. شور و هیجان شدت یافته بود. شهریه دو اردوی متخاصم تقسیم شده بود. یک طرف، کارگران بخزده از سرما، گرسنه و بیکار، که چیزی نداشتند جز مشت در برابر رولورها و باطومهای پلیس، و سوی دیگری کارفرمایان محفوظ از سرما و گرسنگی، تحت حمایت پلیس و نیروهای دولت مقتدر. آنا رشیستها از نا رضایتی های روبه رشد، برای به کرسی نشاندن حرفهای خود بهره برداری می کردند. سخنرانان اجتماع عظیمی از کارگران را می دیدند که در هوای سوزناک سواحل غمزه، دریاچه میشیگان، برای شنیدن سخنرانی آنان گسرد آمده بودند. من با وجودیکه نظرات آنا رشیستها را قبول نداشتم، اغلب برای شنیدن آنچه که این مبلغین آیه های جدیدیه کارگران می گفتند، در جلسا نشان شرکت می کردم.



_____ "ما در جونسز"، ۱۵

کارفرمایان نیز جلساتی تشکیل می دادند، آنها در خانه "جرج ام. پالمان" در خیابان "چمنزار" و یا در هتل اختصاصی وکیلشان، "وبرت دگستر" قانوندان زبردست همدیگر را میدیدند. آنها شیوه‌هایی را مطالعه می کردند که بوسیله آن می‌توانستند گردهمایی‌های آنها رشیست‌ها را به هم بزنند و مبارزه به خاطر هشت ساعت کار روزانه را، که قرار بود با اعتصاب عمومی آغاز شود، در نطفه خفه کنند.

زمستان سردی آغاز شد. بیکاری تمام نشدنی، محرومیت‌هایی را به همراه داشت. صف جلوی نانوائی‌ها افزوده می شد. غذای رایگان برای فقرا، کافی نبود هزاران نفر با فقر واقعی دست به گریبان بودند.

روز عید نوئل، صدها ژنده پوش در خیابان پر زرق و برق "چمنزار"، از روی هتل‌های اختصاصی و در جلوی چشم کارفرمایان، با پرچم‌های سیاه متعلق به (آنا رشیست‌ها) رژه رفتند. من این تظاهرات را نوعی دیوانگی می‌دانستم، چرا که فقط شور و هیجان را به غیظ و غضب بدل می‌کرد و هیچ ارزش آموزشی نداشت به هیچ نتیجه‌ای هم نمی‌رسید، جز آنکه موجب افزایش تشویق کارفرمایان و وحشی‌گری پلیس‌کاهش همدردی اهالی نسبت به فلاکت کارگران شود.

اول ماه مه، فرارسید. قرار بود در این روز مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه آغاز شود. روزنامه‌ها از مدتی پیش شروع به کاشتن بذرترس و دل‌هره در دل مردم کرده بودند. از چهار سوی شهر، اعتصابات و راهپیمایی‌ها آغاز شد. کارفرمایان از خشم، دندان به هم می‌ساییدند، آنها شیخ انقلاب را جلوی چشم می‌دیدند. کارگران کاخ نجات "مک کورمیک هارورستر" جلوی کاخ ناسه جمع شده بودند.

هرکس را که به اعتصابگران نمی‌پیوست، "زرد" * می‌خواندند.

* "زردها" JAUNE سندیکا‌هایی هستند مخالف سندیکا‌های



۱۶ تراژدی "هایمارکت".....

آجرها بود که پرتاب می شد و شیشه ها بود که می شکست. "رزدها" را تهدید می کردند. حتی یک نفر کارگران را به شورش دعوت کرد. افسر اد پلیس، بدون هیچ اختاری، به کارگران حمله کردند. آنها وسط جمعیت تیراندازی می کردند و از چپ و راست با طوم می کوبیدند. عده ای کشته شدند، عده ای لگدکوب سم اسبها شدند و جمجمه ها شان داغان شد و عده ای از پسران و دختران جوان هم تا حد مرگ کتک خوردند.

مؤسسه "پینگرتون"، دارو دسته های مسلح را از میان محکومین سابق و افراد مزدور جمع می کرد و آنان را از قرار روزی هشت دلار به سرمایه داران اجاره می داد. وظیفه این دسته های مسلح کشیک دادن جلوی کارخانه ها برای شکستن اعتصاب و ایجاد هرج و مرج و بلبوا بود.

شب ۴ مه، آنها رشیت ها جلسه ای در محله ای کثیف و فقیر نشین شهر تشکیل دادند. این محله بعدها به میدان "هایمارکت" معروف شد. در دو طرف ریلهای راه آهن کارخانه های کثیف و آلونک های مملو از فقر وجود داشت. چند خانه آن طرف تر کلانتری خیابان "دسپلانیز" که رئیسش "جان بونفیلد" بود قرار داشت.

جان بونفیلد مردی بود خشن و یکدنده، طرفدار سرسخت سرکوب و حشیا نه حرکت های اجتماعی.

بقیه با ورقه از صفحه قبل

* کارگری سندیکایی که در واقع توسط کارفرمایان بوجود می آید و بیروا فکار و نظریات آنهاست. "زرد" به افراد عضو سندیکا گفته میشود. افرادی که مخالف هر اعتصابی هستند. این افراد ممکن است همچون دیگر کارگران از بدترین شرایط زندگی برخوردار باشند، اما این مانع از آن نمیشود که گوش به فرمان کارفرمایان خود نباشند.



_____ "ما در جونز". ۱۷

"گارتس هاریسون"، شهردا رشیکا گودر جلسه حضور داشت، او خود را قاطی جمعیتی کرده بود که در میدان گرد آمده بودند. "گارتس" به خانه رئیس کلانتری رفته بود و سفا رش کرده بود که فقط تعدادی پلیس پیا ده بفرستد، بنظرا و، حالا که تظا هرات به آرامی صورت گرفته بود، فرستادن پلیس سواره ممکن بود روغن بروی آتش پیا شد و قلب کارگران را بسوزاند. ولی رئیس پلیس که از جای دیگری دستوری گرفت به سفا رشات شهردار توجهی نکرد؛ و تعداد زیادی پلیس سواره به محل اعزام کرده بود.

فردی داشت برای مردم سخنرانی می کرد که بمبمی از پنجره‌ئی مشرف به میدان، پرتاب شد. چندین مأمور پلیس در انفجار رگشته شدند. شهر عقل خود را از دست داد. روزنامه‌ها خود را قاطی جریانات کردند. فربا دحق طلبانهی کارگران، زیر فراخوانهای انتقامجویانه، خفه شد. هر پنج دقیقه، بمبمی "کشف" می شد. روزنامه‌ها شهر را به یک دارالمجانین تبدیل کرده بودند. کسی بدون اسلحه از خانه بیرون نمی رفت و انبارهای اسلحه، تمام شب باز بود.

صدها نفر بازداشت شدند. ولی تنها کسانی به دادگاه فرستاده شدند که برای هشت ساعت کار روزانه مبارزه می کردند. آنها چند ماه بعد اعدا شدند، اما "اشناوبلت" که عامل اصلی حوادث بود، نقشش در این معرکه پوشیده ماند و به چیزی متهم نشد.

جمعه ۱۱ نوامبر، رهبران جنبش را بدار آویختند. آنروز، سرمایه‌داران شیکاگو از ترس به خود لرزیدند. در تمام راهپائی که به زندان منتهی می شد، طناب کشیده بودند. و پاسبانها با تفنگ‌هایشان در طول طنابها کشیک می دادند. گشتی‌های ویژه، دوروبر زندان را زیر نظر داشتند. پشت با مساختمانهای دوروبر بنیای وحشتناک زندان، پرا زپلیس بود.



۱۸ تراژدی " هایمارکت "

روزنامه ها ، وقایع خیالی عصیانها و فرارها را به خورد افکار عمومی دادند . اما هیچ عصیان و فراری جز عصیان "لوئیس لینگ" که تنها طرفدار قهردرمیان محکومین بود ، اتفاق نیفتاده بود . او بالای چوبه دار ، به کمک دینا میت ، سرش را متلاشی کرد .

روزیک شبه ، مراسم تشییع جنازه انجام گرفت . هزاران کارگر جنازه ها را بدرقه می کردند . نه به خاطر اینک شهسدا ، آنارشیت بودند ، بلکه از این جهت که حس می کردند آنها عقیده شان هر چه بود در راه کارگران شهید شده بودند . در زیسر نگاه جمعیتی عظیم و نفس در سینه حبس کرده ، صف بدرقه کنندگان به کیلومترها می رسید .

اجساد شهدا در کورستان "والد هایم" به خاک سپرده شد . اما هدف به جای خود باقی بود : مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه ، برای زندگی بهتر و برای ایجاد روابط انسانی تربین انسانها ، ادا مداشت . هنوز هم ادا مده دارد .

هفت سال بعد ، فرماندار "آلتگلد" که به حقیقت رسیده بود ، حکم عفو سه آنارشیت محکوم به حبس ابد را صادر کرد . او رای هیات منصفه را بی انصافی خواند . او به همان نتیجه پی رسیده بود که دیگران "ویلیام دان هاول" و "ویلیام موریس" در زمان اعدامها به آن رسیده بودند . فرماندار "آلتگلد" با این عمل شجاعانه ، دست به خودکشی سیاسی زد . یاد او در قلب دوستداران حقیقت و کسانی که شجاعت اعتراف کردن دارند ، هنوز باقی است .